



رابطه علمای شیعه با حکومت در عصر غیبت

چکیده

دین‌گرایی با نهاد بشر سرشته شده و جامعه، عرصه تجلی آن در حیات بشری است. بین دین و دنیا رابطه‌ای وجود دارد که در **عرصه اجتماع**، به رابطه دین و سیاست بدل می‌شود. رابطه بین این دو در روند تاریخ، در قلمروهای خاص محصور نبوده، بلکه دین‌داران در عمل، حوزه‌های عرفی سیاست را در نوردیده و کارگزاران عرصه سیاست نیز به وفاداری‌های قدسی تمایل داشته‌اند. در دوره پس از **غیبت**، **علماء و فقهای شیعی** که نائبان **امام عصر (عج)** هستند، تا پایان سده دهم، برپایی هرگونه حکومت را نادرست می‌دانستند و برای فراهم کردن مقدمات ظهور می‌کوشیدند. آنان به دلیل جوّ اختناق **ضد شیعی**، از فعالیت خودداری می‌کردند. علما به صورت فعال وارد عرصه سیاست و همکاری با حکومت‌ها نمی‌شدند. با این حال، محققان بر این باورند که حکومت‌های این دوره از جهات مختلف، مرهون تلاش علما بوده‌اند و در نتیجه زحمات **علماء**، مکتب تشیع از رشد **اجتماعی، فرهنگی و سیاسی** بالایی برخوردار شده است. به طور کلی می‌توان گفت **علمای شیعی** در این دوره از مناسبات رسمی و شکل سازمانی در انجام فعالیت‌هایشان بی‌بهره بودند. از میانه سده دهم به بعد، با تشکیل **دولت صفوی** و رسمیت یافتن **شیعه دوازده امامی**، دوران تاریخی تازه‌ای در ایران آغاز شد. **هجرت علمای** جبل عامل به ایران و همکاری با صفویه باعث شد که **سازمان دینی روحانیت شیعی**، به دلیل جایگاه والای روحانیت شیعی در **جامعه ایران**، برای اولین بار به صورت نیمه رسمی در ایران شکل بگیرد. حکام صفویه نیز با درک جایگاه و نفوذ **علمای شیعی** در **جامعه**، **سعی** در برقراری همکاری جهت حفظ مشروعیت حکومت خود داشتند. با فروپاشی صفویه، این مناسبات به هم ریخت. در دوران حمله افغان‌ها به ایران و فرمان‌روایی نادرشاه، ناامنی و بی‌ثباتی و بی‌توجهی به شأن و منزلت علما، دوره فترت را شکل داد که در پی آن، علما به عتبات مهاجرت کردند. با تشکیل سلسله قاجار، روند جدیدی در **سازمان دینی علمای شیعی** ایجاد شد که با **ایجاد نظم و امنیت نسبی**، محیط برای نقش‌آفرینی دوباره علما فراهم شد. در این دوران، **علماء** همانند دوره صفوی به نظریه‌پردازی مشغول نبودند، ولی برای دفع بحران‌هایی هم‌چون بابیت، بهائیت و تصوف با حکومت همکاری می‌کردند. در این دوره، با تلاش **آیت‌الله بهبهانی**، دوران شکوفایی اخباری‌ها خاتمه یافت و اصولی‌ها بر جامعه علمی و دینی ایران حاکم شدند. هم‌چنین به همت **علماء**، مباحثی هم‌چون اختیارات فقها به عنوان نایبان معصوم در **عصر غیبت (ولایت عامه فقها)** و وضعیت سلطان مأذون از فقیه مطرح شد. دولتیان قاجار به دلیل ترس از قدرت و نفوذ **معنوی علماء**، در ظاهر با حفظ **دین‌داری** درصدد جلب نظر علما بودند، ولی گاهی برخی شاهان و صدراعظم‌های قاجاری با اعمال برخی اصلاحات، درصدد تضعیف قدرت علما برمی‌آمدند. با وجود تلاش‌های صورت گرفته جهت تضعیف علما، نفوذ معنوی آنها در ایران، در حادثه تحریم تنباکو تجلی یافت و استبداد و استعمار در این واقعه به قدرت واقعی **علماء** در جامعه ایران پی بردند. هم‌چنین در این دوره عواملی همانند هجوم خارجی به ایران، ول‌خرجی شاهان قاجار و رخنه اقتصادی بیگانگان به ایران دست به دست هم داد و باعث اتحاد علما با روشن‌فکران جهت مشروط ساختن اراده و قدرت شاه به سلطنت شدند و علما در جریان مشروطه بسیار تلاش کردند، ولی برخی اشتباه‌ها باعث ناکام ماندن مشروطه در دست‌یابی به اهداف واقعی، در حاشیه قرار گرفتن علما و ایجاد ناامنی و هرج و مرج در جامعه ایران شد. در نتیجه، علما از فعالیت سیاسی دل‌سرد شد. برای رهایی از هرج و مرج و ناامنی، در برابر قدرت گرفتن رضاخان از طریق کودتا، سکوت اختیار کردند. رضاخان نیز جهت حفظ مشروعیت قدرت خود، به دنبال جلب حمایت علما بود. در ابتدای روی کار آمدن رضا شاه، برخی از علما به دلیل **مصلحت اندیشی**، از دخالت مستقیم در عرصه سیاست خودداری کردند، ولی اصلاحات ضد دینی رضاشاه، موجبات نارضایتی علما را فراهم آورد. رضا شاه تمامی قیام‌ها و مخالفت‌ها در برابر اصلاحات را سرکوب می‌کرد. بدین ترتیب تا سال ۱۳۲۰، فرآیند جدایی دین از دولت (یا به عبارتی علما از حکومت) سرعت گرفت. با فروپاشی حکومت رضا شاه و باز شدن فضای سیاسی، گرایش همگانی به سوی حوزه‌های دینی گسترش یافت. با این حال، **علمایی هم‌چون آیت‌الله العظمی بروجردی** با وجود نامشروع دانستن حکومت، از دخالت مستقیم در عرصه سیاست پرهیز داشتند و برای حفظ مصلحت عمومی، اقدامات حکومت را از باب **ولایت تنفیذ** می‌کردند. در این دوران، **آیت‌الله کاشانی و فداییان اسلام**، به عنوان نماینده **اسلام سیاسی** در

عرصه مبارزه علیه شاه فعال بودند. پس از درگذشت **آیت‌الله العظمی بروجردی**، روند تازه‌ای ایجاد گشت و **امام خمینی با احیای مجدد اسلام سیاسی شیعی**، درصدد اصلاح حکومت برآمد. پس از آشکار شدن اصلاح ناپذیری حکومت، ایشان دست به مقابله مستقیم با حکومت زد و به رهبری ایشان قیام‌های فراوانی علیه حکومت شکل گرفت. سرانجام با پیروزی انقلاب، **تفکر اسلام سیاسی شیعی به پیروزی معنوی در جامعه ایران** دست یافت. حضور

مقدمه

فراگیر دین و تلاش انبیا برای اصلاح مردم سبب شده است بسیاری از **دین‌شناسان و دین‌باوران** بر فطری بودن آن تأکید و اذعان کنند که نهاد بشر با دین سرشته است. تاریخ بشر گواه این مدعاست که با زایل شدن صورتی از اعتقاد دینی در میان مردم، صورت دیگری پدید آمده و جای دین منسوخ را گرفته است. **دین و دین‌گرایی در حیات بشری**، در خلأ فردی و انزوای کامل از محیط اجتماعی و نفی ارتباط با دیگران پدید نیامده است و هیچ دینی را نمی‌توان یافت که در کنار اهتمام به سلوک فردی پیروان، از مقتضیات پیرامونی آنان غفلت کرده و از کنار حیات جمعی انسان‌ها، خنثا و بی‌اعتنا گذشته باشد. اساساً دین با دنیا عجین است و در جامعه تجلی می‌یابد، در حالی‌که بدان رنگ خاصی می‌زند و از آن تأثیر هم می‌پذیرد. غیر از رابطه تأثیر و تأثر میان **دین و جامعه**، نسبت دیگری نیز میان‌شان برقرار است که فراتر از رابطه تأثیرگذاری، بر نوعی نیاز و تدارک متقابل استوار است. لازم و ملزوم بودن نسبت دین و جامعه نوعی التزام و حمایت را پدید می‌آورد. از همین نقطه است که نسبت **دین و اجتماع** به رابطه دین و سیاست بدل می‌شود. بدین ترتیب، علما به عنوان عالم و عامل دین با حکومت، قدرت و سیاست ارتباط می‌یابند تا در زمان غیبت به عنوان **نایب عام امام عصر (عج)** در صورت امکان، **سکان هدایت جامعه** را به دست گیرند یا با وجود موانع، به راهنمایی مردم بپردازند. تاریخ نشان می‌دهد که در عمل، **دین و سیاست** در این قلمروهای مفروض، محصور نمانده‌اند. **دین‌داران** حوزه‌های عرفی سیاست را درنوردیده و کارگزاران عرصه سیاست نیز وفاداری‌های قدسی را طالب بوده‌اند. **دین و دولت** به عنوان دو مقوله جمعی **(علما به عنوان عاملان دین و حکام به عنوان متصدیان دولت)**، همواره در تقابل یا تعامل با یکدیگر بوده و غالباً دست‌آوردی را از یک‌سو در ازای برآورده ساختن نیازی از سوی دیگر مبادله کرده‌اند.

رابطه علما با حکومت در دوره صفوی

علما و فقهای شیعی که نایبان معصوم هستند، در زمان غیبت، هرگونه حکومت غیرمشروع را نادرست دانسته‌اند. کوشش آنها در سده‌های نخستین پس از غیبت، نخست، جمع‌آوری **احادیث** و سپس گفت‌وگو درباره **اصول دین و احکام** شرعی بود. این کوشش‌ها در میان شیعه سرانجام به تدوین «**کتاب اربعه**» انجامید. به دنبال گفت‌وگو و سیر اندیشه در میان متفکران اسلامی، علم کلام به انگیزه **اثبات دین اسلام** از راه **استدلال عقلی** بنا نهاده شد. از آغاز سده چهارم، **متکلمان و فقهای بزرگ شیعی** مانند **ابن بابویه قمی**، **شیخ مفید**، **سید مرتضی**، **شیخ طوسی**، **علامه حلی**، **محمد بن مکی (شهید اول)**، **زین‌العابدین عاملی (شهید ثانی)** و... به تدوین و بررسی احکام شرعی و اصول پرداختند و این گفت‌وگو تا میانه سده دهم به اوج رسید. در این دوره بیشتر **علما** به دلایل متعدد از جمله نامشروع بودن حکومت، به صورت فعال وارد سیاست نمی‌شدند و حتی گاهی به اضطرار، در کارهای دینی جهت حفظ تشیع تکیه می‌کردند. برای نخستین بار، **فقها و روحانیان شیعه** در روزگار حکومت صفوی به کانون قدرت راه یافتند. **گزینش شیعه به عنوان مذهب رسمی** ایران و کوشش حکومت صفوی در سازمان دادن به تشکیلات مذهبی نیمه دولتی، آغاز دوره تازه‌ای در رشد و نمای **روحانیت شیعه** بود. با نگاهی به گذشته می‌توان مدعی شد که از آغاز چیرگی اعراب مسلمان بر ایران، **روحانیان، فقها و متکلمان شیعی** یا بیشتر در حاشیه دیوان می‌زیستند یا به عنوان مشاور دیوان فعال بودند. بسیاری از **مورخان و محققان تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی** بر این باورند که به طور قطع، حکومت‌های این دوره از لحاظ نوع حکومت، شیوه **مدیریت و سازمان‌دهی سیاسی، مرهون هوش و استعداد سیاسی ایرانیان، به‌ویژه علما بودند**. در دوره آل‌بویه، توجه حاکمان به عقاید شیعه باعث شد برخی از **علمای بزرگ شیعه همانند شیخ مفید، سید مرتضی و سید رضی**، نفوذ معنوی بر جامعه داشته باشند. با این حال، باز هم از صحنه سیاست به دور و در عرصه دین حاضر بودند. به برکت این حضور، تشیع در این دوره از رشد اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بالایی برخوردار شد. پس از گسترش جنب‌وجوش اسماعیلیان و **حسن صباح**، علما، مردم را به شورش و نافرمانی از حکومت فرا می‌خواندند. با این حال، اسماعیلیان نتوانستند در ایران جنبه عام و همگانی پیدا کنند و از **علما و تشیع حمایت** به عمل آورند. در سده‌های هفتم و هشتم هجری که به دنبال ایلباغ مغول و فروپاشی سلسله شاهان ترک‌تبار سنی مذهب، گرایش به **شیعه** رفته رفته در پاره‌ای از شهرها و روستاهای ایران افزایش یافت، **متکلمان و فقهای شیعه** باز هم به دلیل نامشروع دانستن این حکومت‌ها، چندان تمایلی به شرکت در قدرت سیاسی نشان ندادند و همکاری زیادی با دولت نداشتند. برای مثال، ابن‌طاووس و برادرش، **شیخ رضی‌الدین** در حاشیه قدرت می‌زیستند و علامه حلی و فرزندش، **فخرالمحققین** که در شهر حله در نزدیکی بغداد می‌زیستند، به مراکز **شیعه‌نشین** ایران نیامدند و بیشتر به دلیل اقتضای زمانی، مشغول کارهای دینی بودند. در این راستا، به کوشش علامه حلی، الجایتو، پادشاه مغول شیعی شد و نام **سلطان محمد خدابنده** را برای خود برگزید. با تشکیل **دولت صفوی و رسمیت یافتن مذهب شیعه دوازده امامی**، دوران تاریخی تازه‌ای در ایران آغاز گشت. در آغاز حکومت، دسته‌ای از **علمای شیعه** جبل عامل در پی احساس نیاز **دولت صفوی**، تمایل **علما** برای رهایی از دولت عثمانی و هم‌چنین کمک به **دولت شیعی جهت استحکام بنای یک دولت شیعی اثنی‌عشری**، به ایران مهاجرت کردند. در این دوران، مذهب **شیعه و نهاد روحانیت شیعی** در کانون یگانگی ایرانیان و تشکیل دولت ملی قرار گرفت. البته نمی‌توان گفت که قدرت یافتن علمای شیعی در این دوره یک‌باره بوده، بلکه این بحث در جامعه ایران ریشه داشت و صفویه با تیزبینی و درک موقعیت جامعه ایران، به دنبال **تقویت** قدرت خود بودند. واقعیت این است که **علما** همیشه در جامعه ایران به دلایل مختلفی فارغ از دولت، قدرت داشتند که برخی از آن دلایل عبارتند از: **استقلال قدرت علما**، برکنار بودن از نفوذ قدرت‌های خارجی، پیوند با مردم و **وفاداری** مردم ایران در مرحله اول به اسلام (احترام به **علما** به عنوان عالم دین و نایب معصوم) و در مرحله دوم به ایران. با فراهم شدن موقعیت فعالیت روحانیان در عرصه حکومت در **دوره صفوی**، **علما** برای ترویج بیشتر دین با دولت همکاری کردند. یکی از این **علما**، محقق کرکی بود که عقیده داشت «**فقیه عادل امامی** جامع شرایط فتوا که در احکام شرعی به او **مجتهد** گفته می‌شود، در حال غیبت، در همه آنچه نیابت در آن دخیل است، نایب ائمه است». وی با در نظر داشتن جنبه‌های پراهمیت شکل‌گیری صفویه و تأسیس آن بر بنیاد تشیع، درصدد استفاده از زمینه مساعد برای استقرار نهاد تشیع برآمد. اقدامات مذهبی و سیاسی وی، زمینه را برای فعالیت گسترده علمای دیگر شیعه همچون شیخ بهایی، میرداماد، کمره‌ای و مجلسی در سراسر قلمرو صفویان آماده ساخت. این در حالی بود که شیعیان به‌ویژه **فقها و علمای شیعی مذهب** در درازای نه‌صد سال پیش از تشکیل حکومت صفوی، همواره زیر ستم حاکمان سنی مذهب بودند. دولت صفوی با وارد کردن **روحانیت** به مرکز قدرت، اصفهان را به کانون فقه شیعه تبدیل کرد، تا جایی که حتی گفته می‌شود اگر مقاومت مقدس اردبیلی در برابر اصرار شاه عباس به آمدن و ماندن در اصفهان نبود، حوزه نجف از رونق می‌افتاد. تا این هنگام، **سازمان دینی روحانیت شیعه**، دو فرآیند را پشت سر نهاده بود: دوره نخست، از پیدایش نخستین **محدثین و فقها** در سده سوم آغاز شد و با تشکیل حکومت صفوی در سده دهم پایان یافت. در آن دوران، مناسبات میان **فقهای شیعه**، غیررسمی و از شکل سازمانی بی‌بهره بود. صفویه با گزینش صدر عامه و خاصه و سپردن درآمد موقوفات به علما و ایجاد شبکه گسترده‌ای از شیخ الاسلام‌ها در شهرهای ایران، سازمانی نیمه دولتی برای روحانیت شیعه ایجاد کرد. در پی فروپاشی **حکومت صفوی** و آمدن افغانان سنی مذهب به ایران و به دنبال آن، فرمان‌روایی نادرشاه که به مذهب

تسنن باور داشت، سازمان اداری **روحانیت شیعه** که در امتداد سازمان دیوان صفوی بنا شده بود، فروریخت و مکتب اصفهان عملاً تعطیل شد. آن‌گاه دوره فترت آغاز گشت که از زمان سقوط صفوی تا شکل‌گیری حکومت قاجار طول کشید. در این دوره به دلیل ناامنی و بی‌ثباتی حاصل از سقوط صفویه و بی‌توجهی به منزلت و شأن فقها و علما، آنها به عتبات مهاجرت کردند.

رابطه علما با حکومت در دوره قاجار

با تشکیل حکومت قاجار، مذهب شیعه دیگر بار به مذهب رسمی ایران تبدیل گشت و روند جدیدی در زندگی سازمان دینی روحانیان شیعه ایجاد شد. تا پیش از سده دوازدهم هجری، فقهای شیعه به دو گروه اخباری و اصولی تقسیم می‌شدند، ولی در این دوره، آیت‌الله بهبهانی به چیرگی اخباریان در نجف و کربلا پایان داد و برای نخستین بار، برتری برگشت‌ناپذیر اصولیان را بر سازمان دینی شیعه ممکن ساخت. همچنین از این زمان به بعد، سلسله مراتب تازه‌ای در میان فقهای شیعه شکل گرفت. و در این دوره فرصتی برای علما جهت نفوذ سیاسی بر حکومت به دست نیامد، ولی با برقراری نظم و امنیت نسبی، محیط برای اجرای نقش علما فراهم شد. این فرآیند در عین حال، نقطه بازگشت مرکز فقه شیعه به عراق و آغاز سیادت نجف بر سازمان روحانیت شیعه بود. از این پس، رسم سیادت یک یا چند تن از مجتهدان بر دیگران و پذیرش ایشان از سوی مجتهدان و علمای شهرهای دیگر در ایران و عراق به عنوان رهبران معنوی جهان شیعه آغاز شد. پس از آیت‌الله بهبهانی، مجتهدان بزرگ نجف، یکی پس از دیگری، ریاست روحانیت شیعه را در دست گرفتند و مناسباتی را سازمان دادند که بنیان آن بر اجتهاد و مرجعیت استوار بود. از جمله این مجتهدان، سید مهدی بحرالعلوم، شیخ جعفر کاشف‌الغطا، صاحب جواهر، شیخ مرتضی انصاری، میرزای شیرازی، آخوند خراسانی و سید ابوالحسن اصفهانی بودند که یکی پس از دیگری، در بیش از ۱۵۰ سال از هنگام تاج‌گذاری آغامحمدخان تا پادشاهی رضاشاه، از نجف بر سازمان روحانیت شیعه سیادت کردند. تنها هم‌زمان با تشکیل دولت پهلوی و تأسیس حوزه علمیه قم به دست آیت‌الله حائری یزدی و سپس زعامت آیت‌الله العظمی بروجردی، انحصار نجف بر سازمان نوپای روحانیت شیعه شکست و قم جایگاهی تازه یافت. همچنین در کنار قم، حوزه‌های مهم دیگری در شهرهای ایران به وجود آمد که از نفوذ و مرجعیت در میان شیعیان محلی برخوردار بود. به طور کلی، در مورد رابطه علما و حکومت در دوره صفوی در قیاس با قاجار می‌توان گفت که علما در دوره قاجار همانند دوره صفوی به نظریه‌پردازی نپرداختند و بیشتر برای دفع بحران‌هایی همچون بهائیت، بابیت، تصوف و حمله روس‌ها با حکومت همکاری می‌کردند. حکومت قاجار همانند صفویه، مشروعیت دینی نداشت و هرچند شاهان قاجار با دین‌داری ظاهری، به دنبال جلب نظر علما و سازش با آنها بودند، در عمل، خودشان و صدر اعظم‌های‌شان با علما مستبدانه برخورد می‌کردند و درصدد تضعیف قدرت علما بودند. در این دوره عواملی همچون قرض گرفتن حاکمان قاجار از اروپاییان جهت تأمین هزینه سفرهای اروپایی و به دنبال آن، رخنه اقتصادی بیگانگان به داخل کشور و همچنین تجاوز روس‌ها به ایران شد تا علما در دو صحنه استبداد داخلی و استعمار خارجی به مقابله برخیزند و جلو تهدیدات را بگیرند. به برکت قدرت یافتن علما، در دوره قاجار مباحث جدیدی حول اختیارات فقها به عنوان نایب عام امام معصوم و گسترش فعالیت آنها مطرح شد. بیش‌تر این مباحث حول مسئله ولایت عامه فقها و وضعیت سلطان مآذون از فقیه بود که این نگرش را ملا احمد نراقی بیان کرد و فقهای دیگر به تدریج ترویج کردند. استدلال علما این بود که فقها جهت تدبیر امور جامعه، صلاحیت و توانایی لازم را دارند و این ولایت مشمول همه مردم می‌شود و تبعیت از آنها محدود به طیف خاصی نیست. علما در دوره قاجار، فارغ از حکومت، در جامعه از نفوذ بالایی برخوردار بودند. صدور فتوای تحریم تنباکو از سوی میرزای شیرازی در نجف و عقب‌نشینی ناصرالدین شاه، یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های قدرت روحانیت شیعه بود که نجف را به پایتخت دین در برابر تهران تبدیل کرد. در واقعه تحریم تنباکو، سید جمال‌الدین اسدآبادی با روشن‌گری، علما را در برابر حکومت قاجار قرار داد. بدین ترتیب، پهنه نفوذ علما از خانه روستائینان و دکان بازاریان تا اندرونی دربار قاجار گسترده شد. هنگامی که میرزای شیرازی فتوای تحریم تنباکو را صادر کرد، نفوذ معنوی مراجع تا آن‌جا بود که سوگلی ناصرالدین شاه، قلیان‌های اندرونی را جمع کرد و در پاسخ شاه که از او پرسید چه کسی قلیان را حرام کرده است، گفت: همان کس که مرا به تو حلال کرده است.

نقش آفرینی علما در جنبش مشروطه

جریان دیگری که در این دوره نقش علما را برجسته می‌کند، حضور آنها در جریان مشروطه است. در دوره معاصر، مشروطه، نقطه شروع دوره جدیدی در رابطه علما با حکومت محسوب می‌شود. با وجود نفوذ علما بر جامعه ایران، تا پیش از آغاز جنب‌وجوش تجدد و مشروطه‌خواهی، قدرت و نفوذ روحانیان در امور مردم و دیوان، در دو راستا اعمال می‌شد: ۱/ اعمال قدرت معنوی و شرعی بزرگ‌ترین مراجع تقلید؛ ۲/ قدرت و نفوذ در امور محلی و امور دنیوی (مصونیت حکومت از این قدرت). با شروع مبارزات مشروطه به رهبری علمایی همچون طباطبایی و بهبهانی، عرصه تازه‌ای برای شرکت علما در عرصه سیاست باز شد. همچنین با شکل‌گیری مبارزات مردم علیه استبداد داخلی در جریان مشروطه که برخاسته از اتحاد ملت به دست علما و روشن‌فکران بود، موضوع‌های جدیدی مطرح شد که یکی از آنها تشکیل دولت ملی به مفهوم جدید بود. به دنبال آن، برای نخستین بار، پرسش‌های تازه‌ای در برابر جامعه ایران قرار گرفت که یکی از این پرسش‌ها به جایگاه دربار و پادشاه در سازمان اداره جامعه مربوط می‌شد. سنت فرمان‌روایی و شهریاری تا آغاز جنب‌وجوش مشروطه‌خواهی بر چیرگی و اتحاد قومی و ایلیاتی استوار بود، ولی اینک در برابر نیاز به تشکیل دولتی ملی که فراتر از منافع اقوام و ایلات باشد و منافع ملت را دنبال کند، دست‌خوش تغییر شد. هدف این جنبش، تشکیل دولت مشروطه و مشروط ساختن اراده شاه بود و در نهایت نیز قرار شد که از این پس، پادشاه سلطنت کند، نه حکومت. علما در جنبش مشروطه نقش بسزایی ایفا کردند، تا جایی که اگر فتوای آخوند خراسانی در تأیید مشروطه نبود، پیروزی مشروطه‌خواهی در ایران با دشواری‌های بزرگ‌تری روبه‌رو می‌شد. این جنبش اشتباه‌ها و ناکامی‌هایی نیز داشت از جمله این‌که با فتح تهران و شکست استبداد، علما و فاتحان در حاشیه قرار گرفتند و دادگاه سکولار انقلابی پس از فتح تهران، به اعدام شیخ فضل‌الله نوری رأی داد. حتی برخی از مجتهدان شیعه ایران و نجف در اعتراض به اعدام بزرگ‌ترین مجتهد تهران به دست بی‌رحمان ارمنی، بانگ اعتراضی بلند نکردند. البته اقوال در این باره متفاوت است. برخی می‌گویند خبر اعدام شیخ فضل‌الله پس از اعدام وی، با تلگراف به عراق رسید، ولی برخی با تأیید سکوت علما می‌گویند که عالمانی همچون آخوند خراسانی، بعد از مدتی، از سکوت خود در قبال اعدام شیخ پشیمان شدند. پس از آغاز مشروطه دوم، به دنبال فتح تهران، سید عبدالله بهبهانی، یکی از دو سید معروف مشروطه‌خواه تهران ترور شد. اقدامات تند و ضد مذهبی برخی مشروطه‌خواهان نیز باعث شد که به جای استقرار نهادهای مردمی، گروه‌های توطئه‌گر و غرب‌گرا بر کشور حاکم شوند. در این میان، گروهی از افراد دل‌سوز و نیز گروه‌های فرصت‌طلب دست به قیام زدند. در نتیجه، کشور با ناامنی و هرج‌ومرج مواجه شد و مشروطه از اهداف واقعی خود بازماند. یکی از بزرگ‌ترین پی‌آمدهای مشروطه که منجر به شکست جبهه مشروطه و اعدام شیخ فضل‌الله شد، حاکم شدن اندیشه پذیرش تدریجی جدایی سازمان دین از سازمان اداره جامعه بود. بدین ترتیب، از نخستین سال‌های تشکیل دولت مشروطه و شکل‌گیری دو گروه متفاوت بین علما تا هنگام تاج‌گذاری رضاشاه، شاهد دو گرایش مهم در میان علما هستیم: ۱/ نیرومندترین گرایش میان علما؛ یعنی تن در دادن به تشکیل دولتی شهروند، به این امید که دولت مشروطه، قوانین را بر پایه دین حنیف اسلام و مذهب حقه جعفری بنا نهد. ۲/ کوشش بازماندگان مشروطه که پس از اعدام شیخ فضل‌الله نوری در بخش‌هایی از ایران همچنان دنبال می‌شد. این گرایش که بر ضرورت حضور مجتهدان بر سیاست و اداره امور پافشاری می‌کرد، با افت و خیزهایی ادامه داشت تا این‌که سرانجام از میانه سال‌های ۱۳۲۰ در قالب جنبش فداییان اسلام رونق تازه‌ای یافت.

رابطه علما با حکومت در دوره پهلوی

پس از شکست مشروطه در رسیدن به اهداف واقعی و شکل‌گیری نامنی و هرج و مرج، رضاخان با پشتیبانی قدرت‌های خارجی کودتا کرد و در صدد تشکیل حکومت مرکزی برآمد. رضاخان ابتدا تلاش کرد **رضایت علما** را در کارها جلب کند. در این راستا، رضاخان پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، با بستن مغازه‌های شراب‌فروشی و عرق‌فروشی، تئاتر و سینما، فوگراف‌ها (عکاس‌خانه) و کلوپ‌های قمار، بنای دوستی و آشنایی با روحانیان تهران نهاد. برخی از علما برای رهایی از هرج و مرج و ناامنی به حمایت از وی پرداختند و برخی دیگر در برابر حکومت وی سکوت اختیار کردند. رضاخان در اوائل به دست‌گیری قدرت و در جریان جمهوری‌خواهی، بر اثر پافشاری‌های شهید مدرس، به ناچار نظر علما را پذیرفت و جمهوری‌خواهی را کنار گذاشت. در این دوره، **شیخ عبدالکریم حائری یزدی، بنیان‌گذار و رئیس حوزه علمیه قم**، در سیاست دخالتی نداشت و در مواجهه با حکومت و عرصه سیاسی با احتیاط برخورد می‌کرد و از مقابله مستقیم با حکومت پهلوی پرهیز داشت. ایشان این مصلحت‌اندیشی را بیشتر از دخالت مستقیم در عرصه سیاست برای جامعه، مفید می‌دانست. در ادامه حکومت پهلوی اول، رضاشاه اصلاحاتی را شروع کرد. با گسترش مدارس نو، بنای دانش‌سرای عالی و دانشگاه تهران، به نظام دیرپای مکتب‌خانه که علما اداره می‌کردند، پایان داد. حتی در قم، مدارس جدید جای‌گزین مکتب‌خانه‌ها شد. اصلاحات، موجبات مخالفت علما را فراهم آورد. یکی از این اصلاحات، کوشش وی در تشکیل ارتش بود. تشکیل ارتش مدرن و گسترش شهرپایی، نه تنها به شورش‌ها و گردن‌کشی‌های محلی پایان داد، بلکه قدرت فزاینده دولت مرکزی را از طریق سرکوب و ارباب، در برابر نفوذ سنتی روحانیان شهرها و روستاهای ایران قرار داد. هم‌چنین با تصویب قانون نظام وظیفه، مصونیت طلاب را از میان برد. از دیگر پروژه‌های رضاشاه این بود که به تخریب نهادها و روندهای سنتی پرداخت که علما از نفوذ **معنوی و اجتماعی** بر آنها برخوردار بودند. وی با تدوین قانون ثبت احوال و اسناد، به نفوذ سنتی علما بر ازدواج، طلاق، بستن قرارداد و کنترل مالکیت پایان داد و با تشکیل اداره اوقاف و در اختیار گرفتن مدارس دینی، بخش مهمی از درآمد آنها را از میان برد. از دیگر اقدامات رضاشاه در این زمینه، کشف حجاب، تغییر لباس و رواج لباس متحدالشکل، گذاردن کلاه، عرفی کردن قوه قضاییه، احیای فرهنگ ایران باستان در برابر اسلام‌زدایی و شیعه‌زدایی از جامعه بود که موجبات نارضایتی علما را فراهم کرد و در برخی زمینه‌ها، اعتراض آیت‌الله حائری یزدی را به همراه داشت. به تدریج مخالفت‌ها و قیام‌هایی در برابر حکومت شکل گرفت که بیش‌تر آنها هم‌چون مدرس، بافقی، قیام‌گورشاد و... سرکوب شدند و رضاخان با ایجاد جو اختناق، تمامی مخالفان را سرکوب کرد. تا پایان دولت رضاشاه، فرآیند جدایی دین از سازمان اداره جامعه شدت گرفت که این روند به پذیرش سیاست دولت سکولار بر اداره امور جامعه انجامید و **علما** نیز به تدریج از حکومت فاصله گرفتند. با فروپاشی قدرت رضاشاه و آغاز فضای باز سیاسی، مدارس و **حوزه‌های علمیه** رونقی تازه یافت و شمار طلاب علوم دینی در دهه پس از شهریور ۱۳۲۰ بیش از دو برابر شد. بسیاری از مدارس مذهبی و موقوفاتی که در اختیار حکومت قرار گرفته بود، به روحانیان بازگردانده شد. با این حال، برخلاف افزایش چشم‌گیر جنب‌وجوش‌های مذهبی - سیاسی، رفتار برخی از علمای سنتی شیعه در برابر دولت، در دوره فضای باز سیاسی و حتی سال‌های پس از آن، با رفتار ایشان در سال‌های پیشین تفاوت چندانی نداشت. آنها همانند گذشته، به کناره‌گیری از سیاست ادامه دادند و از مداخله صریح در سیاست پرهیز کردند. بنابر مستندات می‌توان مدعی شد که این کناره‌گیری حکایت از آن داشت که **علما** در این دوره دخالت در سیاست را چندان به نفع جامعه دینی نمی‌دانستند و تقویت نهاد دین و حوزه‌های علمیه را نسبت به هر اقدامی ترجیح می‌دادند. در خلال این دوران، برجسته‌ترین کوشش برای زوددن دیوار میان دین و سیاست و کشاندن علما به مبارزه سیاسی، جنبش **فداییان اسلام و کاشانی** است. فداییان اسلام و اندیشه‌های بنیان‌گذار آن، **سیدمجتبی میرلوحی معروف به نواب صفوی**، نزدیک‌ترین جریان تاریخی به اندیشه و **باور اسلام** رادیکال شیعی بود. به طور کلی، عناصر اندیشه **فداییان اسلام** در سه موضوع خلاصه می‌شد: نخست این‌که علما باید سکوت و مماشات با دولت را کنار نهند و مردم را به مبارزه با حکومت و سیاست‌های آن برانگیزند. دوم این‌که دولت غرب‌گرا باید برچیده شود و با **فساد حاکم بر جامعه اسلامی** مبارزه شود و در نهایت، حکومت اسلامی جای‌گزین حکومت غرب‌گرا گردد. سوم این‌که جنبش انقلابی در ایران باید با جنبش‌های انقلابی اسلامی در دیگر کشورها مانند مبارزات فلسطین، اخوان‌المسلمین در مصر و سوریه جهت مبارزه با استعمار پیوند یابد. پس از پایان دوره دوازده ساله دموکراسی ناقص و آغاز مجدد پادشاهی محمدرضا شاه پس از کودتای ۲۸ مرداد، علمای ثلاث (**آیات عظام صدر، خوانساری و حجت**) و **آیت‌الله العظمی** بروجردی تا سال ۱۳۴۱ به دلیل جو اختناق و جلوگیری از حملات دولت علیه مذهب شیعه، از سیاست کناره‌جویی می‌کردند. در مورد کناره‌جویی آیت‌الله العظمی بروجردی آمده است که ایشان بر مبنای تجربیات مشروطه، شهادت شیخ فضل‌الله نوری به عنوان مجتهد درجه اول تهران در حضور مردم تهران و بی‌اعتنایی مردم در برابر رفتار ضد دینی شاه، از سیاست کناره‌گیری می‌کرد و بیشتر به بازسازی و سامان‌دهی حوزه‌های **علمیه و تربیت عالمان** فرهیخته همت می‌ورزید. وی این کار را به مصلحت دین می‌دانست و در مسایل سیاسی، فردی محتاط بود و تنها در موضوع‌هایی هم‌چون مقابله با سلطه بیگانه بر **امت اسلامی**، حفظ حوزه اسلام و به خطر افتادن کیان اسلام موضع‌گیری می‌کرد و از خود حساسیت نشان می‌داد. ایشان در عین حال که حکومت را غاصب و اعمال آن را نامشروع می‌دانست، به خاطر مصلحت عمومی، اقدامات آن را از باب ولایت، جهت رعایت مصالح مملکت و حفظ دیانت تنفیذ می‌کرد. درگذشت **آیت‌الله العظمی بروجردی** در سال ۱۳۴۱، آغاز روند تازه‌ای در میان علما بود و رابطه علما و حکومت را در برابر آزمون‌های تازه قرار داد. **امام خمینی (ره) با احیای مجدد اسلام سیاسی شیعی که در «کتاب بیع»** آنها را به نگارش درآورده بود، در صدد اصلاح حکومت برآمد. ناکارآمدی مقابله از راه اصلاح باعث شد که جنبش و قیام مردمی به رهبری **امام خمینی (ره)** در برابر اقدامات شاه از جمله انقلاب سفید به‌ویژه **اصلاحات ارضی، اعطای حقوق شهروندی** به زنان، سوگند به کتاب آسمانی به جای قرآن و... شکل بگیرد. قیام خرداد ۱۳۴۲، نقطه شکل‌گیری حکومت اسلامی یاد می‌شود. با وجود تبعید **امام خمینی (ره)** به خارج، هواداران ایشان به دخالت علما در سیاست گرایش داشتند. مبارزات آنان در سال‌های پس از آن، به نماد دو گرایش بزرگ در جامعه تبدیل شد: گرایش نخست که در **حوزه‌های علمیه** و حجره طلاب و میان روشن‌فکران مذهبی مانند آتشفشانی به تدریج غلیان یافت و در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ منفجر شد، فرآیند انتقاد از سکوت علما و مماشات آنان با دولت و برآوردن فریاد اسلام مبارز و انقلابی بود. گرایش دوم، پذیرش **امام خمینی و نهضت وی در جامعه ایران** به عنوان نماد مبارزه با فساد و خودکامگی پهلوی دوم بود. در این دوره، برخلاف **صف‌آرایی اجتماعی** مشروطه، صف‌آرایی تازه‌ای در جامعه ایران شکل گرفت: در یک سوی این صف‌آرایی، روشن‌فکران و گروه‌های سکولار و چپ، **روشن‌فکران** و گروه‌های مذهبی مانند مجاهدین خلق و روحانیان هم‌فکر با امام خمینی (ره) (هوادار دخالت دین در سیاست) قرار گرفتند و در سوی دیگر آن، دربار، دولت و هم‌پیمانان ایشان. گروه اول به مبارزه علیه شاه دست بزنند و به این نتیجه رسیدند که باید به رهبری امام خمینی بدین خاطر افرادی هم‌چون **شهید مطهری، دکتر شریعتی، آیت‌الله طالقانی، شهید باهنر، دکتر بازرگان و...** به **ترویج اسلام سیاسی** در جامعه دست زدند تا مقدمات فکری انقلاب اسلامی را فراهم آورند. از این زمان به بعد، **مرجعیت** به عنوان رهبری، تشیع به عنوان ایدئولوژی و روحانیت به عنوان زمینه‌ساز و عامل انقلاب اسلامی در کنار دیگر گروه‌ها مطرح گشت. در نهایت، با پیروزی انقلاب در بهمن ۱۳۵۷ و تشکیل جمهوری اسلامی در فروردین ۱۳۵۸، تفکر امام مبنی بر **حکومت ولایت فقیه** در جامعه ایران پیروز شد. بدین ترتیب، پس از قرن‌ها تلاش **علمای شیعه** در جامعه ایران، آنان در رأس **قدرت سیاسی** قرار گرفتند. **منبع: سایت آیند روشن**